

حَلَّتْ الْحَزَنُ
بِالْمُسْلِمِينَ

الْمُسْلِمُ لِلَّهِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

پاره بستان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

منتقم فاطمه سلام الله علیها

از امام باقر علیه السلام سؤال شد: قائم شما کی قیام خواهد کرد؟
حضرت فرمود: شما حضرت را درک نخواهید کرد، پرسیدند: آیا مردم زمان او حضرت را درک خواهند کرد؟ فرمود اهل زمانش نیز او را درک نخواهند کرد، قائم ما به راستی و حقیقت قیام خواهد کرد، پس از آنکه شیعیان ناممید شده باشند. سه روز مردم را دعوت میکند و کسی جواب او را نمی دهد، روز چهارم دست بر پرده کعبه آویخته و می گوید: پروردگار! مرا یاری کن! و مرتب دعا می کند. خداوند متعال به فرشتگانی که رسول خدا ﷺ را در جنگ بدر یاری کرده بودند و هنوز زین اسبهایشان را پایین نیاورده و اسلحه شان را بر زمین نگذارده اند دستور می دهد به یاری او بروند آنان با حضرت بیعت کرده بعد سیصد و سیزده نفر با او بیعت می کنند و حضرت به مدینه می رود... و بعد آن دو نفر را به حالت تر و تازه از قبر بیرون می آورد با آنان صحبت کرده آنها جواب میدهند، پس آنان را با همان هیزمی که برای سوزاندن خانه فاطمه سلام الله علیها جمع کرده بودند می سوزاند. آن هیزمها هنوز نزد ما وجود دارد و به ارث به یکدیگر میرسد.

فاطمه زهرا شادمانی دل پیامبر: ص ۷۴۳

شیطان تر از شیطان

ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس هلالی نقل کرده که گفت: از سلمان فارسی شنیدم که می گفت: وقتی روز قیامت بر پا شود ابلیس را در حالیکه با افساری آتشین لجام زده می آورند، (زفر) را در حالی که با دو افسار آتشین لجام شده می آورند.

ابلیس نزد او می رود و فریاد می زند و می گوید: مادرت به عزایت بنشیند! من که اولین و آخرین را گمراه کرده ام، به یک افسار لجام شده ام، تو که هستی که با دو افسار لجام شده ای؟ او می گوید: من کسی هستم که امر کردم و اطاعت شدم در حالی که خدا امر کند و عصیان شد.

كتاب اسرار آل محمد- حدیث ۵- ص ۲۴۴

اللهم عن الجبٍ و الطاغوت

زفر: کنایه از عمر است چنانچه در بسیاری از روایات وارد شده است.

بحار الانوار ج ۲۲ ص ۲۲۳

بحار الانوار ج ۳۷ ص ۱۱۹

انجیل گواهی می دهد

زنی که آفتاب را در بر دارد و ماه زیر پاهایش و بر سرش تاجی از ستاره است ...
بشارت ۴۷ انجیل برنابا

تفسرین در تفسیر بشارت فوق، این بانوی گرانقدر را فاطمه زهرا سلام الله علیها معرفی می کنند و آفتابی که در بر دارد وجود مبارک حضرت رسول اکرم است و دوازده ستاره به صورت تاج بر سر اشاره به ائمه دوازده گانه علیهم السلام است.
اژدها کنایه از ملعون ثانی است و دم، کنایه از نوکر و مددکار او (مغیره) است که به همراه او با ضرب به درب خانه فاطمه سلام الله علیها، حضرت محسن علیه السلام را که یکی از سه فرزند مذکور او بود، سقط می کند و در روایات اسلامی نیز از اولاد علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها به ستارگان آسمان تعبیر شده است.

الا لعنة الله على القوم الظالمين

من هم یه گوشه‌ی خونه داشتم گریه می کردم، سلمان به شما گفت مگه فضه کنیز سما نیست که اینجور کار می کنید؟ سما گفتی که رسول خدا علیه السلام به من سفارش کرده کارهای خانه را با فضه به نوبت انجام دهیم. امروز نوبت منه و فردا نوبت فضه.

چقدر مهربون بودی مادر، قربون اون دستای زحمت کشت برم. خدا لعنت کنه مغیره رو، چطور دلش اومد که ...

بابا می گفت: مادرتون تا اون لحظه آخر هم درداشو به من نگفت، وقتی هم که مغیره به تو حمله کرد، تو داشتی دستای بسته بابا رو نگاه می کردی و برای مظلومیتش گریه می کردی و اصلاً فکر دردهای خودت نبودی.

مادر! بابا می گفت که تو اون لحظه آخر بیهش گفتی که من کنیزتم، شرمنده ام که نتوونستم حمایت کنم.

شرمنده ام حمایت من بی نتیجه ماند دستم شکست و بند ز دستت رها نشد.

همه زندگی ات درد بوده و درد. اون شب تا صبح داشتم تو رو نگاه می کردم، یادته تا صبح از درد پهلو خوابت نمی برد. آرام آرام تا صبح برات خون گریه کردم.

مادر جان! من هنوز بچه ام. دوست داشتم بیشتر بیینم. قول بده هر شب به خوابم بیایی.

مادر جونم! اگه بابا بذاره امشب دن بالش می آم پیش قبر مخفی ات..

السلام عليك يا بنت محمد عليه السلام

یادت پنیر ۰۰۵

باورم نمی شه مادر، مادر چقدر زود تنهام گذاشتی گرمی و صفائی خانه بودی مادر! تازه داشت زندگیمون پا می گرفت که ببابات رفت، همه مون پژمرده شدیم اما تو مادر...

گذشته ها رو که به یاد می آرم بند طاقتم پاره میشه و صدای ضجه ام بلند. یادته؟ یادته که اینقدر کنار تنور می نشستی که رنگ لباست عوض شده بود؟

یادته اینقدر مشک آب رو جابجا کردی که جاش رو تنت مونده بود؟

یادته با اون دستای مهربونت چقدر با آسیاب دستی جو دستاس می کردی و ننان می پختی؟!
یادت به خیر مادر!

چقدر موندن بی تو سخته. اون هم تو خونه ای که همه اش خاطرات تواه...

باورم نمی شد یه روز بابا علی علیه السلام زمین گیر بشه.

مادر! اگر بابا را ببینی دیگه نمی شناسیش. همه اش گوشه خونه نشسته و زانوهاشو بغل کرده و زل زده به در خونه و گریه می کنه.

یادم می آد یه روز سلمان فارسی او مددم در خونه تو داشتی با آسیاب دستی آرد درست می کردی و اینقدر کار کرده بودی که دستات سائیده شده بود و خون از دستات راه افتاده بود.